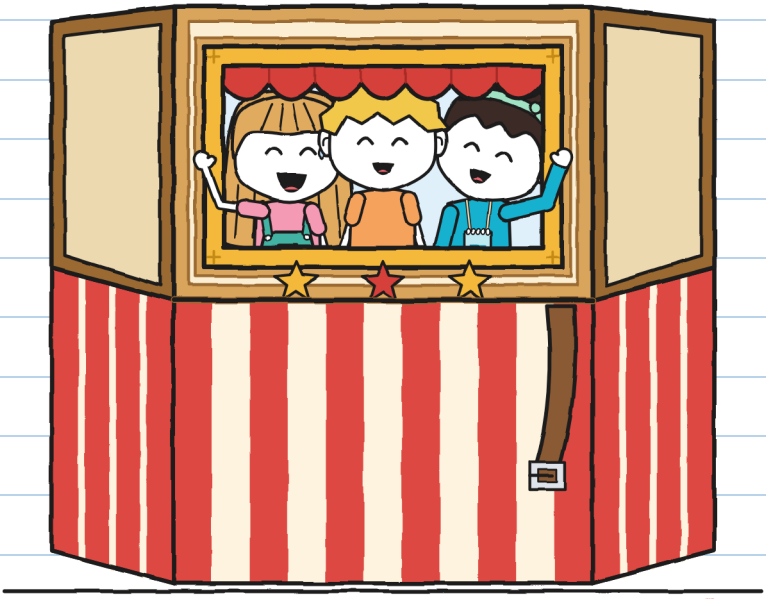
تحویل‌های غیرممکن ۶۰

یک جای سه‌نفره

LinguAula



(دفتر گاس)

اندازه ۲۱
سطح متوسط ۹۰+

تحویل‌های غیرممکن ۰ 6
یک جای سه‌نفره

متن و تصویرها: LinguAula

اندازه ۲ ۰ سطح متوسط ۰ ۹+

نسخهٔ فارسی: LinguAula

چاپ اول: 2026

© 2026 LinguAula · info@linguaula.com

فتوکپی آن آزاد است، برای کلاس و برای خانه.

کتاب ششم از این مجموعه. کتاب‌های پیشین: «این بسته گاز می‌گیرد»، «پیش از رعد باز نکنید»، «برگشتی، لطفا»، «این‌جا نه، ریزه!» و «یک کیک دونفره».

LinguAula

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

این را سه نفر می‌برند. دسته‌ام را انتخاب کرده‌ام. — خ.



مشترک. جا می‌شویم. — خ.

اگر این را پیدا کردی، تاشده پس بده.

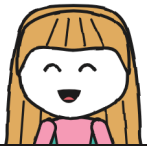


این مُهر چیزی را نشان می‌دهد که فقط در داستان اتفاق می‌افتد. اژدهاهای واقعی وجود ندارند. بسته‌های واقعی با پرواز برنمی‌گردند. برای یک جابه‌جایی واقعی، صفحهٔ ۷۶ را ببین. — خ.

کی کیست؟



گاس. با سانتی‌متر اندازه می‌گیرد. این هفته یک چیز دیگر را هم می‌شمارد.



خولیتا. راه را بلد است. توضیح دادنش یک موضوع دیگر است.



نوآ. از قبل دوست خولیتاست. با قدم اندازه می‌گیرد: قدم‌هایش را همیشه به پا دارد.



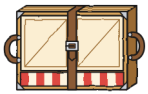
ایرن. کارگاه تئاتر را اداره می‌کند. نمی‌گوید از کدام طرف: می‌گوید «ایست».



تونیو. از برق‌آسا و از مغازه. زمان می‌گیرد و نظر نمی‌دهد. تقریبا.



مارا. بسته را قرض می‌دهد. جعبه را رها نمی‌کند.



شمارهٔ ۶. یک تئاتر که در یک جعبه جا می‌شود. اگر کسی بند را نگیرد، هر جا بخواهد باز می‌شود.



ر. فرستنده. این بار یک خط در یک فهرست اموال گذاشت.

دفتر تحویل ۶
مال گاس

مشترک.



دفتر ۵ با دو عقربه روی صفحهٔ یک ساعت تمام شد. این یکی نارنجی است، مثل یک نارنگی. مُهر مغازه را هم دارد.

در صفحهٔ اول فقط یک کلمه نوشتم. نصف صفحه را خالی گذاشتم، برای هر احتمال. یک دقیقه هم خالی نماند.

من صفحهٔ اول را با خط خودم مشترک کردم. — خ.

فصل 1

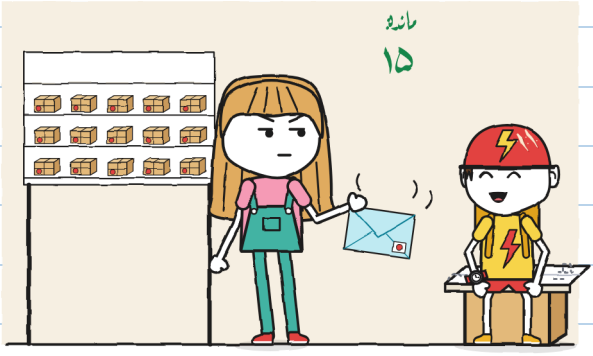
چرا سه نفر لازم است؟

دوشنبه، وقتی از مدرسه بیرون آمدم، خولیتا پشت پیشخوان منتظرم بود، با یک پاکت در دست. نه سبز بود و نه آبی. فیروزه‌ای بود و بسته.

«پستچی آورده. روی آن نوشته: «به مغازهٔ تحویل‌های غیرممکن». مدتی است بازش نکرده‌ام.»

«چه‌قدر مدتی؟»

تونیو از روی جعبه‌اش به ساعت نگاه کرد و گفت: «بیست و هشت دقیقه. رکورد محله.»

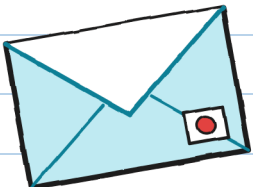


مال من نبود. پاکت‌هایی که مال من نیستند سه برابر سنگین‌اند. — خ.

مارا آن را با یک ناخن باز کرد.

من ایرن هستم، مسئول کارگاه تئاتر مرکز محله.
موقع به‌روز کردن فهرست اموال یک خط پیدا کردم:
«تئاتر کوچک تاشو: در انتظار دریافت».
آیا نزد شماست؟
شنبهٔ ۲۱ مسابقهٔ محله است.
اگر تئاتر کوچک تاشو به حیاط ما برسد،
و یک تیم سه‌نفره آن را بیاورد، همان‌جا امضایش می‌کنم.
در تیم نوآ برای سه نفر جا هست و فعلا فقط خودش است.

خولیتا: عنم! حالا تئاتر کار می‌کنم.
یکی را بیاور که از بسته‌ها سر دربیاورد. — نوآ



«یکی که از بسته‌ها سر دربیاورد». آن یکی من بودم.
«بسته‌ها» خوشم آمد. «یکی»، کمتر.

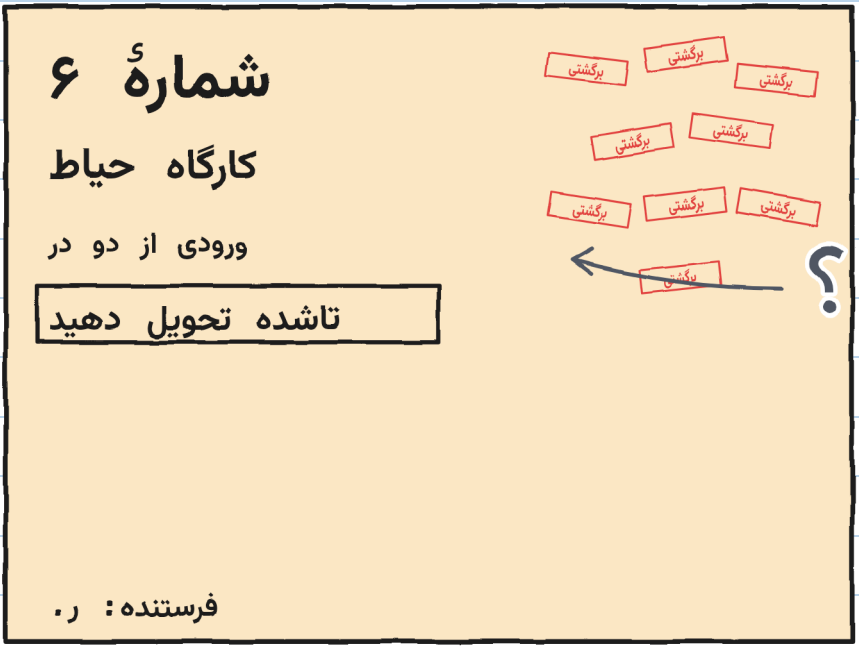
ساعت پنج ایرن و نوآ آمدند. ایرن یک پوشه، یک جلیقهٔ پر از جیب و یک سوت دور گردنش داشت. نوآ یک دفترچه داشت که با طناب آویزان بود، و یک مداد فیروزه‌ای پشت گوشش.

خولیتا و نوآ آن‌قدر طولانی همدیگر را بغل کردند که وقت کردم اندازه بگیرم: یازده ثانیه. من یک گوشه ماندم، با دفتر. یک دفتر برای همین هم خوب است: برای اینکه چیزی در دست داشته باشی.

خولیتا گفت: «این گاس است. از بسته‌ها سر درمی‌آورد.»
نوآ گفت: «سلام، گاسی که از بسته‌ها سر درمی‌آورد.» و اسمم را در دفترچه‌اش یادداشت کرد.



مارا روی چهارپایهٔ آبی رفت و شمارهٔ ۶ را از قفسه‌اش پایین آورد. یک جعبه مثل همهٔ جعبه‌ها.



خولیتا گفت: «نُه مُهر.»
نوآ خواند: ««دو در». کدام دو در؟»

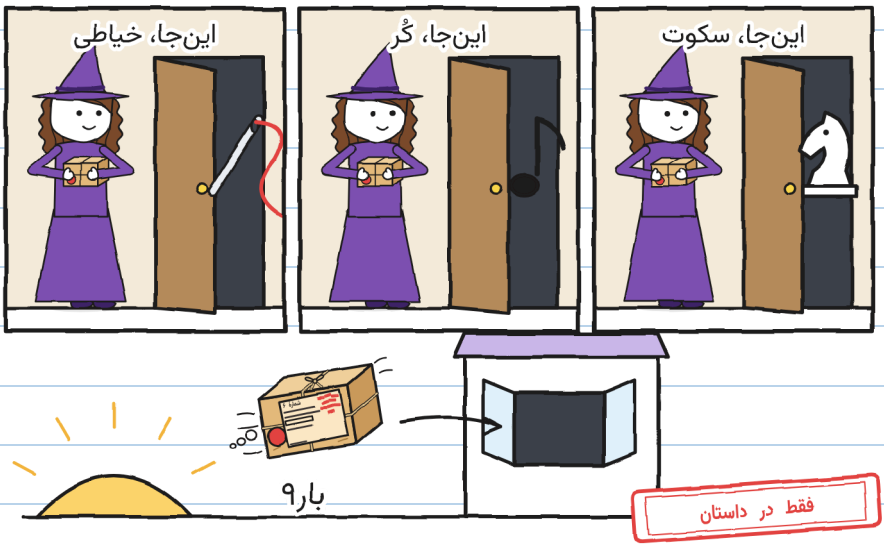
ایرن نمی‌دانست. مارا هم نه. من آن را با یک علامت سؤال یادداشت کردم.

مارا گفت: «نُه بار بردمش. دوشنبه‌ها گروه خیاطی در را باز می‌کرد. چهارشنبه‌ها کُر. جمعه‌ها شطرنج. «کارگاه؟ این‌جا نیست.» هیچ‌کس برای یک کارگاه امضا نمی‌کرد.»
ایرن گفت: «تئاتر در حیاط تمرین می‌کند. و در حیاط زنگ نیست.»

ایرن پوشه را باز کرد و برگه‌ای با مُهر مرکز به مارا نشان داد.

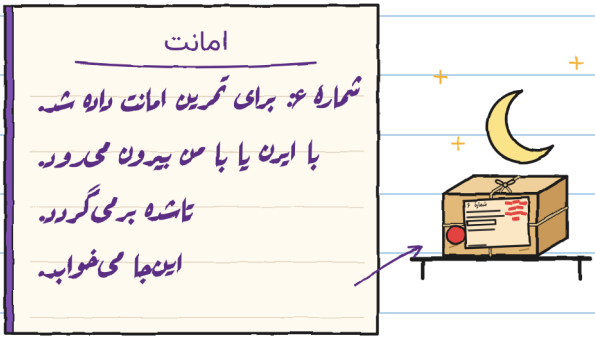
«حالا کارگاه در دفتر ثبت است: «کارگاه تئاتر. مسئول: ایرن». حالا کسی هست که برای یک کارگاه امضا کند.»

نُه تلاش مارا



خولیتا پرسید: «حالا که کسی هست امضا کند، چرا مارا آن را مثل پایهٔ الیا داخل جعبه‌اش نمی‌برد؟»
مارا گفت: «داخل جعبه‌ام نُه بار بردمش. حالا شرط‌ها را کسی می‌گذارد که بسته را تحویل می‌گیرد.»
ایرن گفت: «یک تئاتر کوچک تاشو برای بردن به میدان‌هاست. باید ببینم بچه‌های من می‌توانند آن را در خیابان ببرند. اگر نتوانند، به کارم نمی‌آید. و چیزی را که به کارم نمی‌آید امضا نمی‌کنم.»

مارا گفت: «این را من در یک نانوایی شنیده‌ام.» و شرط‌هایش را در دفتر ثبتش نوشت. برچسب در جعبه می‌ماند، و جعبه، نزد مارا.

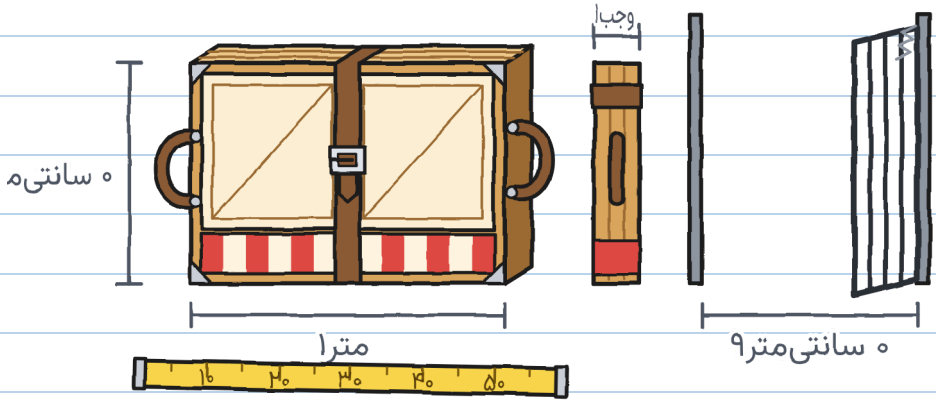


اگر در قفسه‌اش بخوابد، سحر جادی برای برگشتن ندارد. هنوز نُه مُهر است. پرسیدم. — خ.

سه‌شنبه به حیاط مرکز محله رفتیم. از پیاده‌رو با یک دروازهٔ آهنی وارد می‌شوند که خودش بسته می‌شود.

مارا جعبه را روی زمین گذاشت و درش را برداشت. تئاتر کوچک موقع بیرون آمدن از جعبه بزرگ شد، مثل پایهٔ الیا. من دیگر نمی‌ترسم: متر را درمی‌آورم.

اندازه‌های شمارهٔ ۶

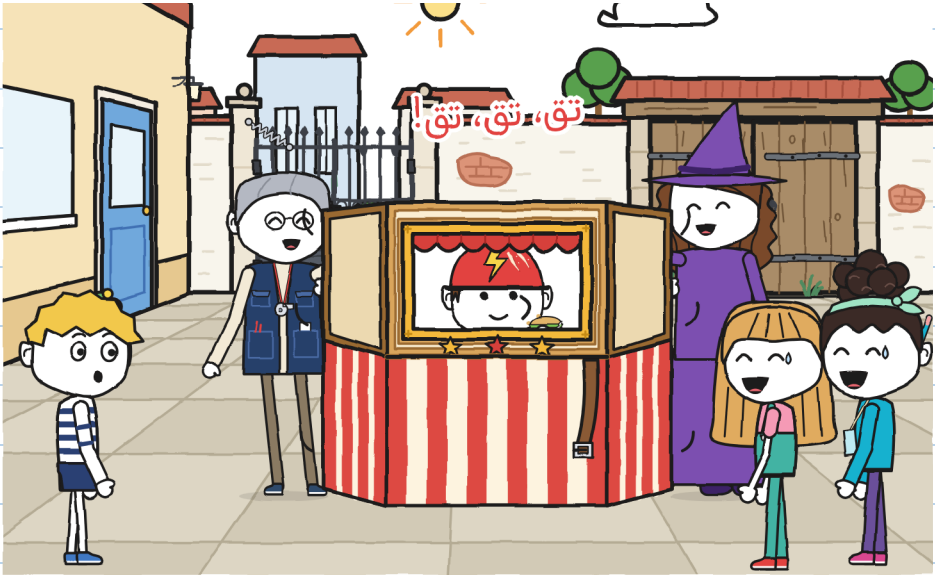


به پهلو، از دروازه جا می‌شد. این بخش آسان بود.

ایرن اول از همه خواست ببیند سالم است یا نه. بند را باز کرد و آن بستهٔ تاشده را چرخاند. پانل‌ها خودشان باز شدند، از سنگینی خودشان: تق، تق، تق. یک صحنه بود با سه دیوار، یک پردهٔ کوتاه و یک پنجرهٔ قاب‌دار در پانل پشتی.

از پنجرهٔ تئاتر کوچک تونیو دیده می‌شد که با یک ساندویچ رد می‌شد. دهانش پر بود. نتوانست سلام کند.

ایرن گفت: «سالم است. قانون کارگاه: دست‌ها روی دسته‌ها. روی لولاها هرگز. و در پیچ‌ها، یک نفر بند را می‌گیرد.»



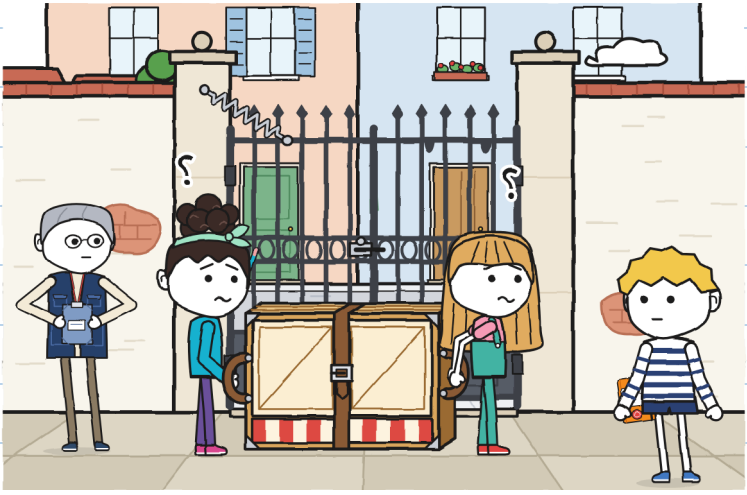
ایرن و مارا آن را تا کردند و بند را بستند.

خولیتا گفت: «ما امتحان می‌کنیم.» نوآ از قبل کنار آن دستهٔ دیگر بود.

تا سه شمردند و بلندش کردند. می‌توانستند. یک دور حیاط زدند. به دروازه رسیدند. دروازه بسته بود.

خولیتا به آن نگاه کرد. نوآ هم. چهار دست داشتند و هر چهارتا پر بود.

من دو متر آن‌طرف‌تر بودم، با دو دست خالی‌ام و یک دفتر.



دروازه را با پشتم نگه داشتم. رد شدند. ایرن چیزی در پوشه یادداشت کرد.

آن عصر دستگاه این دفتر را اختراع کردم.

سه‌سنج

در هر بخش چه کسی چه کاری می‌کند

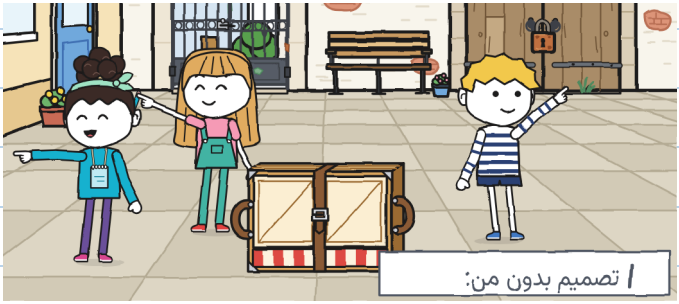
	حمل 	راهنمایی 	باز کردن راه 
حیاط، تلاش اول	خولیتا و نوآ	خولیتا و نوآ	
حیاط، تلاش دوم	خولیتا و نوآ	خولیتا و نوآ	گاس

دو اسم تکراری و یک خانهٔ خالی: نمی‌شود رد شد. با خانهٔ پر، می‌شود.

و یک چیز دیگر هم نوشتم، کوچک‌تر: «یک دروازه را یک سنگ هم نگه می‌دارد».

هنوز باید برچسب را می‌فهمیدیم.
خولیتا گفت: «دو در همان دو لنگهٔ دروازه‌اند.»
نوآ گفت: «باید هر دو را باز کرد.»
من گفتم: «می‌توانیم اول دیوار را از بیرون اندازه بگیریم.»
هر سه با هم اشاره کردیم. خولیتا، دروازه. نوآ، سالن کارگاه.
من، خیابان.
هر دو گفتند: «بعدا.»

تنها رفتم. دور دیوار چرخیدم و یک چیز پیدا کردم. وقتی برگشتم، به چیزی می‌خندیدند که مال وقتی بود که من هنوز در محله نبودم. دهانم را باز کردم.
خولیتا گفت: «تصمیمش گرفته شده، گاس. دو لنگهٔ دروازه است.»
دهانم را بستم. و دفتر را.



آن خط کوچک را دو روز بعد دیدم. مال من بود. — خ.

یک داستان، شش اندازه

شش اندازه هست، از 3 تا 16 سال، و بیش از 20 زبان. XXS و XS و S و M و L صفحه‌ها و تصویرهای یکسان دارند. XL یک رمان است. فقط طرز تعریف کردن داستان فرق می‌کند.

اندازه XXS · PRE-A1
گاس یک کلمه نوشت و جا گذاشت. آیا کلمهٔ «مشترک» را می‌بینی؟

اندازه XS · A1
یک کلمه نوشتم. نصف صفحه را خالی گذاشتم. یک دقیقه هم خالی نماند.

اندازه S · A2
در صفحهٔ اول یک کلمه نوشتم. نصف صفحه را خالی گذاشتم، برای هر احتمال. یک دقیقه هم خالی نماند.

اندازه M · B1
در صفحهٔ اول فقط یک کلمه نوشتم. نصف صفحه را خالی گذاشتم، برای هر احتمال. یک دقیقه هم خالی نماند.

اندازه L · B2
در صفحهٔ اول فقط یک کلمه نوشتم و نصف صفحه را خالی گذاشتم، برای هر احتمال. یک دقیقه هم خالی نماند.

اندازه XL · B2-C1
رمان مصور · ۱۳۰+
سطح‌ها طبق چارچوب مرجع مشترک اروپایی تقریبی‌اند.

هر کس در اندازهٔ خودش. همان تئاتر کوچک. — خ.

برای خانواده‌ها و معلمان

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن